

## ایمان و آثار آن رابطه اش با اسلام

ایمان عبارت است از باور داشتن و اعتقاد به مفهومی والا و اصولی عالی. در حدیث نبوی آمده است: ایمان عقیده به دل و گفتار به زبان و عمل به ارکان است<sup>۱</sup>. اعتقاد قلبی و ایمان به خدا و عمل صالح ویژگیهای دیگری را نیز دارند که تا ایمان هست آثار آن در روح و روان مؤمن، و تجلیاتش در خارج موجود است، شدت و ضعف این آثار به شدت و ضعف مراتب ایمان بستگی دارد، از این آثار گاهی تعبیر به ارکان ایمان نیز شده است. در اصول کافی به نقل از امام باقر علیه السلام آمده است: «از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند: ایمان چیست؟

فرمود: خداوند ایمان را به چهار رکن استوار ساخته است که عبارتند از: صبر، و یقین، عدل و جهاد.

اما صبر، یعنی: پایداری بر انجام واجبات و خودداری از معاصی و محرمات و ایستادگی در برابر ناملازمات.

یقین، یعنی: اعتقاد راسخ به وجود خدا، روز جزا، ثواب و کیفر، مقررات و معارف الهی. عدل، یعنی: اعتدال در اخلاق و رفتار و دادگری و تجاوز نکردن به حقوق دیگران.

جهاد، یعنی: فداکاری و کوشش در راه حق و ترویج خداپرستی، ارشاد و راهنمایی مردم و جلوگیری از بی دینی و گرایش به مادیگری و ستم و بیدادگری...<sup>۲</sup>»

### خصوصیات مؤمن و آثار ایمان

همان طور که در بالا اشاره شد؛ ایمان به خدا و روز جزا، آثار و صفاتی در روح و روان

انسان مؤمن ایجاد می‌کند که همواره با ایمان و مراتب آن ملازمت دارند، ما ذیلاً به برخی از آن آثار اشاره می‌کنیم:

۱- آرامش روان و اعصاب: پیشرفت علم پزشکی ثابت کرده است که اکثر بیماریهای روانی مولود بی‌ایمانی و تزلزل عقیده است، زیرا هنگامی که انسان برای خود پناهگاهی نیابد، در هر پیشامد ناچیزی خاطرش پریشان می‌شود و احتمالاً در ورطه بحران روانی سختی فرو می‌غلتد، اما کسی که به خدا عقیده دارد و به عالم غیب مؤمن است، در مقابل هرگونه رویدادی با نیروی ایمان و اعتقاد و اعتماد به خدا ایستادگی و مقاومت کرده، متانت روانی و آرامش عصبی خویش را محفوظ می‌دارد و از روان پریشی و افسردگی مصون می‌ماند.

۲- پایداری و صبر در مقابل ناملایمات: ایمان به خدا بالاترین نیروها است آن نیروی برتری است که سختترین طوفانهای نفسانی را مهار می‌کند.

در تفسیر المیزان ذیل آیه مبارکه: «لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ»<sup>۳</sup> آمده است؛ عبارت: «وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ...» برای معرفی و ذکر حقیقت حال نیکان است، و خداوند حال آنها را از جهت عقاید، اعمال و اخلاق تشریح کرده است، در ابتدا فرموده: «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ...» و بعد «أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا» و سپس «أُولَئِكَ الْمُتَّقُونَ» و در قسمت اول، اشاره به ایمان به خدا و روز جزا، ملائکه، پیامبران و کتب آسمانی که جامع معارف و عقاید حق است که خداوند از بندگان خود خواسته است.

البته منظور از ایمان همان ایمان کاملی است که هیچ گاه اثر آن از انسان مؤمن جدا نشود، نه در دل شک و تردیدی دست دهد تا از پیشامدها و مصیبتها ناراضی و خشمناک شود، و نه در جهت اعمال و اخلاق، گواه بر این مطلب «أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا» است که می‌فرماید: اینان راست می‌گویند... آنگاه اشاره به بخشی از اعمال مؤمنان کرده می‌گوید: انفاق بر خویشاوندان، یتیمان، تهیدستان، ابن‌السبیل، فقرا و... نموده و نماز را بر پا می‌دارند و زکات می‌دهند... و کسانی که به عهد خود وفا می‌کنند و در هنگام فقر و پریشانی بیماری و آفات، و موقعی که آتش جنگ شعله‌ور می‌شود، صبر و استقامت می‌ورزند.

بعد اضافه می‌کند: منظور از صبر، ایستادگی در برابر مشکلات و شداید و همچنین ایستادگی مردان جنگجو در میدان نبرد است؛ و وفای به عهد و صبر و استقامت اگر چه تمام ملکات فاضله را متضمن نیستند اما هنگامی که این دو صفت در کسی باشد، بقیه صفات پسندیده نیز به موازات آن در وی حاصل شود...

۳- از خودگذشتگی و ایثار: افراد خداشناس و با ایمان چون خود را مملوک خدا و متعلق به او می‌دانند و از طرفی آینده‌جاویدانی در پیش روی خود می‌بینند، تنها به این زندگی محدود و

گذرای دنیا دل نبسته اند بلکه برای رضای خدا و خوشبختی همیشگی خود راه ایثار در پیش می‌گیرند و با همتی والا از آسایش جان، مال و تمام هستی خود در راه خدا و نجات بندگان او می‌گذرند. آنان می‌دانند که در مقابل از دست دادن سرمایه‌ای محدود و زودگذر خوشنودی خدا و رضای حق را به دست می‌آورند و به فیض جاودانه و سعادت ابدی نایل می‌شوند.

۴- برخورداری از امید و تکیه‌گاه استوار: اعتقاد به یک قدرت لایزال و ایمان به خدای توانا و مهربان باعث دلگرمی و استواری آن چنان نیرویی در سراسر وجود انسان می‌شود که هیچ‌گاه مؤمن خویشتن را ناتوان نمی‌یابد و راههای چاره را به روی خود مسدود نمی‌بیند و در نتیجه هرگز ناامید نمی‌شود و از حوادث سهمگین و خطرناک نمی‌هراسد. در برابر هجوم ناملازمات خویشتن را تنها و بدون پشتوانه و بی‌کس نمی‌بیند و در هیچ‌معرکه‌ای خود باخته و مأیوس نمی‌شود.

موخّد چه در پسای ریزی زرش چه شمشیر هندی نهی بر سرش  
امید و هراسش نباشد زکس بر این است بنیاد توحید و بس<sup>۴</sup>  
مؤمن تنها به خدا دل بسته و دلش همواره به یاد او می‌طپد، به او متکی و از او مطمئن است.<sup>۵</sup> فروغ امید همواره در دل او فروزان است و سختیها و مشکلات زندگی هر اندازه مهم باشد، با احساس پشتگرمی به مبدأ آفرینش آنها را آسان می‌گیرد و ناچیز می‌شمارد:  
«أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَآخُوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»<sup>۶</sup>

۵- متخلّق بودن به اخلاق نیکو: یکی دیگر از آثار ایمان، دست یافتن به اخلاق نیکو است، زیرا انسان خداشناس و مؤمن به الله خود را موظف به انجام اوامر و مکلف به پرهیز از نواهی الهی می‌داند و چون خدا را دوست دارد و همواره مایل است که به محبوب خود نزدیک شده، تشبّه به او حاصل کند، تلاش می‌کند تا خود را به کمالات بیاراید و هر چه بیشتر به صفات خدایی متصف شده و خداگونه گردد.

همانطور که عمل شایسته ثمره ایمان است، اخلاق نیکو نیز از ایمان زاده می‌شود. خلقیات پسندیده مانند: امانت، عفت، راستی، درستی، احسان، فداکاری، و تواضع در هر فرد مؤمن رشد می‌کند و صفات مذموم مانند: بی‌بندوباری، دروغگویی، خودخواهی و سایر رذایل بتمامی از وجود او رخت برمی‌بندد.

در کتاب کافی بابی تحت عنوان «المؤمن و علاماته و صفاته» با سی و نه حدیث وجود دارد که حدیث اول آن همان است که در نهج البلاغه آمده و معروف به خطبه همام است و آخرین حدیث از ثامن الائمه علیه السلام می‌باشد، که شایسته است هر انسان با ایمان این دو حدیث را نصب العین قرار دهد زیرا با اینکه تمام احادیث و سخنان ائمه نوراست اما این دو حدیث در این باب از ویژگی خاصی برخوردارند. از این رو به نقل آنها مبادرت می‌شود.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: مردی بنام همام که عابدی مؤمن و زاهدی ریاضت

پیشه بود در هنگامی که امیرالمؤمنین (ع) خطبه می خواند از جابر خاست و گفت: یا امیرالمؤمنین! برای من مؤمن را وصف کن و صفات او را بازگو به طوری که گویا او را به چشم خود می نگریم!

امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ وی فرمود: ای همام! مؤمن همان شخص زیرک و هوشیار است، شادیش در سیمای او اندوهش در دل است، دلش از همه چیز پهناتر و نازد خود از همه کس خوارتر است، او از هر چه فناپذیر است گریزان و پویای هر چه نیکو است می باشد. نه کینه توز است و نه حسود، نه پرخاشگر و نه دشنامگو، نه عیبجو است و نه بدگوی کسی در پشت سر او، از گردنفرازی بیزار، و با شهرت طلبی دشمن، غمش طولانی، همتش والا است، بسیار خموش و باوقار و همواره به یاد خدا است، او شکیبیا و شکرگذار می باشد از آینده خود اندیشناک و از نداشتن مال دنیا دلشاد است، خلقش هموار، متواضع و وفایش استوار است و آزارش به کسی نرسد، دروغگو و آبروریز نیست.

وقت شادی سبک سری و آبروریزی نکنند و به هنگام خشم از جا بدر نروند، خنده اش به قهقهه نکشد و تبسمی بر لبانش نقش بندد، پرسش برای آموختن و مراجعه برای یاد گرفتن کند، دانش او بسیار و بردباریش زیاد، به دیگران مهربان است نه بخیل است و نه عجول. دلتنگ نشود و سرکشی نکند، در داوری خلاف حق نگوید و در دانسته خود راه بیدادگری نپوید، چون سنگ خارا سخت است (به آسانی تحت نفوذ کسی قرار نگیرد)، تلاش و زحمت در کام او شیرین تر از عسل بوده، نه حریص است نه بی تاب و نه سخت دل، نه لاف زن نه باری بردوش دیگران و نه در کاوش عیب و راز دیگران...

از خدای عزوجل خوشنود، و با هوای نفسش در ستیز است، به زیردستان سخت نگیرد، و به آنچه مربوط به او نیست خودش را گرفتار نسازد، یاوردین، مدافع مؤمنین، پناهگاه مسلمین است، ستایش دیگران گوشش را ندرد و طمع در دلش اثر نکند...

دادرس بیچارگان باشد و پرده آبروی کسی را ندرد و راز کسی را فاش نکند، بلا بسیار کشد و شکوه کمتر کند، اگر کسی خوبی کند به خاطر دارد و اگر از کسی بدی ببیند پنهان دارد، عیب دیگران را بپوشد و حفظ الغیب کند. از لغزش دیگران چشم پوشد و کسی را نکوهش نکند... او استوار، پایدار، پرهیزگار، پاک، پاکیزه و پسندیده است. عذر دیگران را بپذیرد، و نیکو سخن گوید، به مردم خوشبین است... همه کس را در نزد خود از خویشانش شایسته تر ببیند، عیب خود داند و در غم خودسازی است جز به پروردگارش اعتماد نکند...

برای خدا دوست دارد، در راه خدا جهاد کند تا خوشنودی او را بدست آورد به خاطر هوای نفس انتقام نجوید، و آنجا که مورد غضب خدا است با کسی دوست نشود، همنشین فقرا و همسوی راستگویان و همدست اهل حق است...

در هر ناگواری امید به او دارد و در هر سختی آرزومند او است، شرمش بر شهوتش برتری دارد، و دوستیش بر حسد، و گذشتش بر کینه‌توزی، سخن ناروا نگوید، از راه عدالت بیرون نرود، روشش تواضع بوده و در برابر پروردگارش خاشع است، و در هر حال از خدا راضی است، نیتش پاک و عملش بی غلّ و غش است. نگاهش عبرت، خموشیش اندیشه، سخنش حکمت است، خیرخواه، بخشنده و برادر، در نهان و آشکار خیرخواه دیگران است.

بر کسی فخر و بزرگی نفروشد، بدانچه نصیبش شود قانع و پایه صبرش استوار و کارش محکم است، بسیار ذکر خدا گوید، با مردم معاشرت کند تا دانش آموزد، خاموش باشد تا سالم بماند، و پیرسد تا درک کند... خود از دست نفسش در آزار، اما مردم از او در آسایشند، خود را به خاطر دیگران در رنج اندازد و مردم را از خود آسوده سازد.

در پایان حدیث آمده است:

همام پس از شنیدن بیانات امام علیه السلام، فریادی برآورد و بیهوش افتاد، امیرالمؤمنین فرمود: به خدا که من از همین بی تابی بر او می‌ترسیدم و فرمود: پنندهای عمیق و مؤثر با اهلش چنین کند...!

اما حدیثی که از ثامن الائمه علیه السلام، نقل شده چنین است:

هیچ فرد با ایمانی مؤمن واقعی نمی‌باشد مگر اینکه سه خصلت در او باشد: یک خصلت از پروردگار، و یکی از پیامبر(ص) و یک خصلت از امامش(ع) اما خصلتی که از پروردگارش می‌باشد، رازداری او است، خداوند عز و جل می‌فرماید: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَن أَرْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ»<sup>۱</sup>

اما سنت و روش پیامبر(ص)، مدارا و سازگاری با مردم است، زیرا خداوند بزرگ پیامبرش را امر به مدارای با مردم کرده و فرموده است:

«خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ»<sup>۲</sup>

و اما سنت و روش امام، صبر است، و شکیبایی در وقت تنگدستی و سختی.

### درجات و مراتب ایمان

در کتاب شریف کافی بابی تحت عنوان «درجات الایمان» وجود دارد که فشرده آن این است که پیامبر(ص) و اهل بیت علیهم السلام برای ایمان مراتبی قائلند. در روایتی از امام صادق(ع) آمده است: ایمان چون نردبانی است دارای ده پله که هر پله ای از آن را که انسان بخواهد طی کند باید از پله‌های پیشین گذشته باشد.

روایت دیگری در کافی از آن بزرگوار نقل شده که فرمود: خداوند متعال ایمان را بر هفت

خصوصیت قرار داده است که عبارتند از: نیکوکاری، راستی، یقین به معتقدات واقعی، جلب خوشنودی خدا، وفاداری، آگاهی و بردباری. و هر کس که در او این هفت صفت موجود باشد، ایمانش کامل است و هر کس به هر مقداری از آنها را نداشته باشد به همان نسبت ایمانش ناقص است. بدیهی است که عدد ده یا هفت در این قبیل روایات خصوصیتی ندارد، بلکه منظور تفهیم مراتب و درجات ایمان است که شخص مؤمن باید همواره بکوشد تا به مراتب ایمان خود بیفزاید و کاملتر شود.

### رابطه اسلام و ایمان

آنچه از قرآن و حدیث برمی آید، رابطه اسلام و ایمان به گونه های مختلف مطرح شده و در نتیجه رابطه منطقی این دو مفهوم متفاوت است؛ گاهی نسبت منطقی آن دو، تساوی و گاهی به گونه عموم و خصوص مطلق و در مواردی نیز عموم و خصوص من وجه می باشد که بیشتر به صورت عموم و خصوص مطلق آمده است.

در کتاب کافی بابی با عنوان «إِنَّ الْإِيمَانَ يَشْرِكُ الْإِسْلَامَ وَالْإِسْلَامَ لَا يَشْرِكُ الْإِيمَانَ» وجود دارد که در همانجا روایتی از سماعه نقل شده است که می گوید: «به امام صادق (ع) عرض کردم: بفرمایید که آیا ایمان و اسلام جدایند یا نه؟ امام علیه السلام فرمود: ایمان همه جا شریک اسلام است ولی اسلام شریک ایمان نیست، عرض کردم: آنها را برای من توضیح دهید. فرمود: اسلام، شهادت به یگانگی خدا و تصدیق به رسالت رسول او است که بدان وسیله خونها محفوظ و قانون ازدواج و ارث اجرا می شود، اما ایمان هدایت و عقیده قلبی... ایمان درجه بالاتر از اسلام است...».

در تحف العقول، از امام صادق (ع) نقل شده است:

ایمان یک درجه بالاتر از اسلام، و تقوا یک درجه بالاتر از ایمان، و همه آنها وابسته به یکدیگرند...<sup>۱۰</sup>

در حدیثی آمده است: «هر کس اقرار به دین خدا کند مسلمان، و اگر عمل مطابق دین خدا کند مؤمن است».

بعضی از بزرگان مانند مفسر کبیر، علامه طباطبایی در المیزان، تفاوت ایمان و اسلام را مربوط به مراحل مختلف هر یک از آنها دانسته اند و معتقدند که مرحله ای از اسلام ممکن است پایین تر و یا بالاتر از مرحله ای از ایمان باشد و یا بعکس. که ما ذیلاً به پاره ای از آن مراحل اشاره می کنیم تا رابطه و نسبت منطقی آنها نیز روشن شود:

۱- اسلام به معنی تسلیم بودن، تنها به حسب ظاهر مرحله اول است، چنانکه در آیه

مبارکه آمده است: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا، قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ<sup>۱۱</sup>»

یعنی اعراب گفتند: ایمان آوردیم، بگو! ایمان نیاورده اید، بلکه بگوید: اسلام آورده ایم و هنوز ایمان وارد دل‌های شما نشده است. بدیهی است که اسلام به این معنی و در این مرحله با ایمان تفاوت زیادی دارد.

چه ایمان، عقیده قلبی و اسلام تنها قبول و تسلیم ظاهری به دستور دین از قبیل گفتن شهادتین است، خواه به دل موافق باشد یا نباشد!

۲- مرحله دوم اسلام بالاتر از قبول ظاهر دین و اعتقاد اجمالی به اوامر و نواهی دینی است که با مرتبه ای از ایمان که عبارت از اطاعت به قلب می‌باشد مساوی و بامرتبه دیگر که اطاعت توأم با عقیده تفصیلی و عمل بر طبق آن عقیده است متفاوت است، چنانکه در آیاتی از قرآن مجید آمده است، از جمله آنجا که در وصف متقین می‌فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا مُسْلِمِينَ<sup>۱۲</sup>» یعنی: «کسانی که به آیات ما ایمان آوردند و اسلام داشتند»، ملاحظه می‌شود که در اینجا اسلام و ایمان را توأم آورده است.

۳- اما در مرحله ای ایمان بالاتر از اسلام و فوق اعتقاد اجمالی به اوامر و نواهی الهی است و کلمه ایمان در بیشتر آیات و روایات نیز به همین معنی آمده است چنانکه در آیات ذیل ملاحظه می‌شود:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ لَمْ يَزَالُوا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ<sup>۱۳</sup>»

یعنی: مؤمنان کسانی هستند که به خدا و پیامبر ایمان آوردند و سپس بی تردید با اموال و جانهایشان در راه خدا جهاد کردند اینان راستگویانند.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ<sup>۱۴</sup>» یعنی: ای کسانی که ایمان آورده اید آیا شما را به تجارتی راهنمایی کنیم که از عذاب دردناک نجات بخشد؟ ایمان به خدا و رسولش آورده باشید و در راه خدا با مالها و جانهایتان جهاد می‌کرده باشید.

۴- مرحله دیگری از اسلام و ایمان که پس از مرحله قلبی ایمان است، عبارت است از تخلق به اخلاق الهی و انقیاد و محو قوای حیوانی. در این مرحله از ایمان است، که برای مؤمن مقام یقین و رضا به قضای الهی حاصل می‌شود، همانطوری که در حدیث نبوی آمده است:

«أَعْبُدُ اللَّهَ كَمَا نَكَتَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ بَرَاكَ»

یعنی: چنان خدا را عبادت کن که گویی او را می‌بینی پس اگر تو او را نبینی، او که

حتماً تورا می‌بیند. انسان مؤمن چنان خدای را پرستش می‌کند که گویی او را می‌بیند، و در این مرحله چنان است که به ظاهر و باطن و در همه حال راضی به رضای خدا و تسلیم به قضای او است.

۵- بالاترین مرحله اسلام آن مرحله ای است که حالت بنده همان حال توکل بلا شرط و تسلیم محض و خود را مملوک دیدن است، مسلم است که احاطه خداوندی نسبت به مخلوقات از این هم بالاتر است، و نمی‌توان آن را با مالکیت مولا نسبت به عبد مقایسه کرد چون مالکیت در آنجا مجازی و عاریتی است اما مالکیت در اینجا حقیقی است و بنده در همه چیز؛ ذات، صفت فعل و... از خود استقلالی ندارد، این نوع مالکیت است که تنها زینده مقام کبریایی او است، و اگر بنده ای به این مرحله از اسلام و ایمان برسد که خود را مملوک و خداوند را مالک همه چیز بداند، اراده او در اراده خدا مستهلک می‌شود و خداوند او را تحت قیومیت خود گرفته ولایت او را می‌پذیرد و وی را مورد عنایت خاص خود قرار می‌دهد که از آن تعبیر به «ولایت الهیه» می‌شود. بالاترین مرتبه ایمان همین است که مؤمن در تمام افعال و در همه احوال و تمام شؤون زندگی جز اراده خدا و خواست خدا از خود اراده ای نبیند و از خواست خود اثری نیابد این همان مقام اولیاست «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَأَخَوْفُ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ، الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ»<sup>۱۵</sup> یعنی: دوستان خدا نه ترسی دارند و نه غمی، ایمان آورده‌اند و تقوا پیشه کرده‌اند.

علامه بزرگوار صاحب المیزان در ذیل آیه فوق می‌نویسد:

«اینان باید کسانی باشند که یقین به عدم استقلال خود و ماسوی الله دارند<sup>۱۶</sup> و می‌دانند که هیچ سببی جز به اذن خدا اثر نمی‌کند و لذا هیچ حادثه ناگواری آنها را محزون نمی‌سازد و از هیچ ناروایی نمی‌ترسند و الا اگر این مقام را نداشته باشند ممکن نیست هیچ گونه حزن و غمی برای آنها نباشد»

این بود خلاصه ای از آنچه که در مقام مقایسه اسلام و ایمان، از آیات و روایات مستفاد می‌شود. و البته این معنی در بعضی از روایات دیگر جز آنچه ما نقل کردیم با تشبیهات لطیف و عبارات روشن بیان شده است از جمله روایت زیر است:

سماعه از امام صادق (ع) نقل می‌کند که آن بزرگوار فرمود: «ایمان نسبت به اسلام مانند کعبه است نسبت به حرم؛ گاه می‌شود چیزی در حرم است ولی در کعبه نیست اما نمی‌شود چیزی در کعبه باشد و در حرم نباشد»<sup>۱۷</sup>.

در خاتمه قابل ذکر است که گاهی در بعضی روایات از ایمان راستین و یا مراتب عالی ایمان تعبیر به یقین نیز شده است، و در آن مرحله دل کانون محبت خدا و سراسر نورانیت است، همان طوری که پیامبر (ص) در حدیث معروف، نسبت به آن جوان انصاری فرمود. حدیث مشهور است، و در کتب معتبر از قبیل: نوادر راوندی، معانی الاخبار، بحار الانوار و کافی آمده است، هم از



امام ششم و هم از امام هفتم علیهما السلام این حدیث را نقل کرده اند، خلاصه مطلب از این قرار است که روزی چشم پیامبر(ص) به جوانی از انصار به نام حارث بن مالک بن نعمان افتاد فرمود: «كَيْفَ أَصْبَحْتَ؟ (حالت چه طور است؟) چگونه صبح کردی؟ عرض کرد: أَصْبَحْتُ مُوقِنًا<sup>۱۸</sup> یعنی: در حال یقین شب را به صبح رساندم! پیامبر(ص) فرمود: هر چیزی دلیلی دارد، دلیل این گفتار تو چیست؟ عرض کرد: ... اهل بهشت را می بینم که در بهشت به دیدن یکدیگر می روند! و گویی ناله دوزخیان را در آتش می شنوم!

پیامبر(ص) فرمود: «این بنده ای است که خداوند دلش را نورانی ساخته است» طوبی<sup>۱</sup> له وِلْمُوقِنِينَ.

### یادداشتها:

- ۱- تحف العقول، موعظ النبى، ۱۹۶،
- ۲- اصول کافی؛ ج ۲، ص ۵۰
- ۳- بقره، ۱۷۷/
- ۴- سعدی، گلستان، باب هشتم
- ۵- ألا بذکر الله تَقْتَنِينَ الْقُلُوبَ (رعد، ۲۸)
- ۶- یونس، ۶۲
- ۷- کافی، ج ۲، آنچه در نهج البلاغه آمده است اندکی متفاوت است و برای رعایت اختصار از نقل و ترجمه کامل آن خودداری شده، طالبین می توانند به نهج البلاغه و یا کافی برای مطالعه کامل آن مراجعه کنند.
- ۸- جن ۲۷/، یعنی او دانای غیب عالم است و هیچ کس بر عالم غیب او آگاه نیست جز آنکه از رسولان خود برگزیده است.
- ۹- اعراف/ ۱۹۹، یعنی ای پیامبر! طریقه عفو و بخشش پیش گیر و امر به نیکوکاری کن.
- ۱۰- تحف العقول، احادیث مرویه از امام صادق(ع)، ۱۳۵
- ۱۱- حجرات/ ۱۴
- ۱۲- زخرف/ ۶۹
- ۱۳- حجرات/ ۱۵
- ۱۴- صف/ ۱۰، ۱۱
- ۱۵- یونس ۶۳
- ۱۶- بعضی از بزرگان از این حالت به «اضافه اشراقیه» تعبیر کرده اند.
- ۱۷- کافی، باب «إِنَّا لَإِيْمَانُ بِشْرِكِ الْإِسْلَامِ وَالْإِسْلَامُ لَإِيْمَانُ»
- ۱۸- بعضی بجای کلمه «موقناً» مؤمنأ نقل کرده اند.